

اندیشه دیگری

هایک اقتصاددان نظریه‌پرداز اجتماعی-بخش دوم

میراثی پیچیده در اقتصاد

پیتیر جی. کلاین

ترجمه: محسن رنجبر

هایک به عنوان یکی از مخالفان مهم کینز از موقعیت خوبی برای تألیف ردهبای قوی بر نظریه عمومی او برخوردار بود، اما هیچ‌گاه این کار را انجام نداد. بدون شک بخشی از دلیل اینکه هایک دست به این کار نزد، به جاذبه شخصی کینز و مهارت‌های افسانه‌ای او در خطابه‌رانی، و نیز بی‌میلی کلی هایک به رپاروویی مستقیم با همکارانش مرتبط بود. او همچنین کینز را متحد خود در مبارزه با تورم زمان جنگ می‌دانست و لذا نمی‌خواست از اهمیت این موضوع بکاهد. افزون بر آن، همان طور که هایک بعداً اشاره کرد، کینز دائماً چارچوب نظری خود را تغییر می‌داد و او به این نتیجه رسید که اگر کینز دوباره نظر خود را عوض کند، نوشتن نقدی مفصل بر نظریه عمومی هیچ فایده‌ای نخواهد داشت. هایک بر این باور بود که بهتر است نظریه سرمایه بوم‌باور را به شکلی کامل‌تر شرح دهد، و انرژی خود را صرف انجام این پروژه کرد. متأسفانه نظریه خالص سرمایه تا قبل از ۱۹۴۱ کامل نشد، و این زمانی بود که مدل کلان‌کینزی کاملاً جا افتاده و تثبیت شده بود. ظرف تنها چند سال، سرنوشت مکتب اتریش به کلی وارونه شد. اولاً در حالی که خود تئوری چرخه تجاری در بحبوحه توجه به نظریه عمومی به دست فراموشی سپرده می‌شد، نظریه اتریشی سرمایه که بخشی اصلی از این تئوری است، از سوی پیرو سرافا اقتصاددان ایتالیایی دانشگاه کمبریج و فرانک نایت امریکایی مورد حمله قرار گرفت. ثانیاً اقتصاددانان اتریشی پس از نقل مکان هایک به لندن، وین را به دلایل شخصی و سپس سیاسی ترک کردند – روندی که تا اوایل دهه ۱۹۴۰ ادامه یافت – به گونه‌ای که دیگر به معنای واقعی کلمه، دانشگاهی در این شهر وجود نداشت.^۲ میزس در ۱۹۳۴ وین را به مقصد ژنو ترک کرد و بعد از آن عازم نیویورک شد و در آنجا به تنهایی به مقالات خود ادامه داد. هایک نیز تا سال ۱۹۵۰ در آل‌اس‌ای ماند و بعد از آن به «کمیته تفکر اجتماعی» دانشگاه شیکاگو پیوست. دیگر اتریشی‌های هینسل هایک، به چهره‌هایی برجسته در امریکا تبدیل شدند – گائفراید هابلر در هاروارد، فریتز مک‌لاپ و اسکار مورگنسترن در پرینستون و پل روزنشتاین رودان در ام‌آی‌تی – اما آثار آنها دیگر نشانی از سنی که کارل منگر بنا کرده بود، نداشت. هایک در دانشگاه شیکاگو بار دیگر خود را در جمعی بسیار برجسته یافت. دپارتمان اقتصاد این دانشگاه که نایت، میلتون فریدمن و بعدها جرج سیکلیگتر رهبری آن را بر عهده داشتند، یکی از بهترین گروه‌های این دانشگاه بود، و آرون دی‌کنور از دانشکده حقوق نیز به زودی اولین برنامه حقوق و اقتصاد را به راه انداخت.^۳ اما تئوری اقتصاد و به ویژه شیوه استدلالی آن به سرعت در حال تغییر بود. کتاب میانی پل سامولسون‌س که فیزیک را علمی می‌دانست که اقتصاد باید از آن پیروی کند، به سال ۱۹۴۷ منتشر شده بود، و مقاله سال ۱۹۵۳ فریدمن درباره «اقتصاد اثباتی» معیار جدیدی را برای روش‌شناسی علم اقتصاد به دست می‌داد. به علاوه، هایک از مطالعه نظریه اقتصاد دست کشیده و در عوض بر روانشناسی، فلسفه و سیاست متمرکز شده بود. اقتصاد اتریشی، در رختی طولانی پا گذاشت. آثار مهم سنت اتریشی در این دوره توسط روتبارد، کرزنز و لامکن تألیف می‌شد، اما این سنت، دست‌کم در عرصه عمومی، معمولاً خاموش بود. با اعطای جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۷۴ به هایک، توجه به مکتب اتریش به یکباره و به شکلی غیرمنتظره دوباره از سر گرفته شد. هر چند این اولین باری نبود که به اصطلاح، تجدید حیات اتریشی رخ می‌داد و کنفرانس سائوت‌روپالتون در اوایل سال همان برپا شده بود، کشف دوباره هایک توسط اقتصاددانان، به هر حال رویدادی تاثیرگذار در تولد دوباره این مکتب بود.^۴ نوشته‌های هایک به نسل‌های جدید درس داده می‌شد و خود او نیز در کنفرانس‌های اولیه موسسه مطالعات انسانی در میانه دهه ۱۹۷۰ حضور پیدا می‌کرد. هایک تا سالگی به نوشتن ادامه داد و غرور کشنده را در ۱۹۸۸ به پایان رساند.^۵ او پس از ترک شیکاگو در ۱۹۶۱ به فرایبورگ آلمان رفت و در ۱۹۹۲ در همین شهر درگذشت.^۶ هایک میراثی پیچیده در اقتصاد به جا گذاشت. او در میان اقتصاددانان جریان اصلی، عمدتاً به واسطه اثر معروف خود، مسیر ارباب و رعیتی^۷ و نیز مطالعات دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ درباره دانش شناخته می‌شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- هایک همچنین اعتقاد داشت که برای نوشتن ردهبای موثر بر نوشته‌های کینز، باید کار خود را با نقدی بر مفهوم «کلی‌تر اقتصاد کل یا کلان» آغاز کند. رجوع کنید به «اقتصاد دهه ۱۹۳۰ از منظر لندن»، در همان نوشته‌ده، ضدکینز و کمبریج: مجموعه مقالات، جلد ۹، مجموعه آثار فردریش آگوست هایک، زیر نظر بروس کالدول (شیکاگو، انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۹۵)، صص ۳۳–۴۹. هایک مک‌کورمیک و مارک بلازگ دلایلی کاملاً متقنات را بیان می‌کنند. به اعتقاد آنها، هایک به این سبب نتوانست به کینز پاسخ دهد که نظریه سرمایه اتریشی که تئوری چرخه تجاری بر آن مبتنی است، کاملاً غلط بود. رجوع کنید به براین مک‌کورمیک، هایک و توانف کینزی (نیویورک، انتشارات سن‌مارتین، ۱۹۹۲)، صص ۱۰۴–۱۹۹، و مارک بلازگ (شیکاگو، مرکز برای نامی تازه)، *Critical Review 7*، شماره ۱ (۱۹۹۳)، ۶۰–۵۱.

۲- رجوع کنید به ایرلن کرارو، «مهاجرت اقتصاددانان اتریشی»، تاریخ اقتصاد سیاسی ۱۸، شماره ۱ (۱۹۸۶)، ۳۲–۱.

۳- با این همه، هایک در دانشگاه شیکاگو فردی غربیه تلقی می‌شد، چه بسست او به نظر آیدون دولان (کنازاس‌سیتی،

۴- برای مطالعه مفصل‌تر زندگینامه هایک، رجوع کنید به

همین نویسنده، هایک از هایک می‌گوید: گفت‌وگوی درباره

زندگی هایک، وبرایش اسفند کرسک و لیف ونار (شیکاگو،

انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۱۹۹۴)

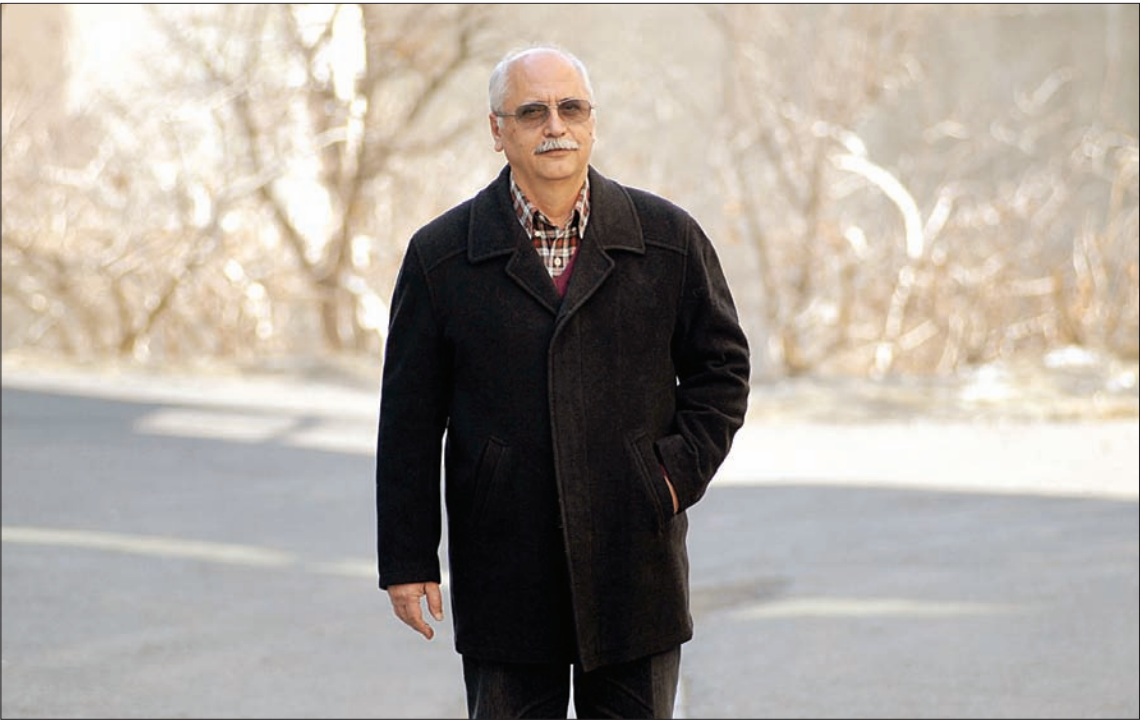
۷- هایک، مسیر ارباب و رعیتی (شیکاگو، انتشارات دانشگاه

شیکاگو، ۱۹۴۴)

گفت‌وگو با محسن حکیمی درباره پروژه قرآن‌سوزی و اسلام‌هراسی در امریکا

توحش عقیده

یوسف فرهادی یابادی



■

ماجرای قرآن‌سوزی و پروژه اسلام‌هراسی نه پروژهای جدید است و نه حقه‌ای تازه بلکه تنها قربانیان جدیدی دارد، و برای کسانی که حافظه تاریخی سیاسی دارند آشکار است که خلا‌های موجود در جهان امریکایی – غربی‌شده ایجاب می‌کند در فقدان جنگ سرد دشمنی نو خلق شود تا کماکان منطق سلطه و انقیاد پابرجا بماند. البته این ماجرا در نمودی قدیمی و با یک استراتژی جدید رخ می‌دهد. نمود ستیزه‌جویانه آن اگر چه ممکن است در ادامه جنگ‌های تمدنی قلمداد شود اما هدف آن چیزی نمی‌تواند باشد جز رام کردن اسب سرکش ضدسرمایه‌داری ملت‌هایی که همچنان که بوده‌اند مورد سوءاستفاده، استثمار و استضعاف پیدا و پنهان واقع شده‌اند. آنچه می‌خوانید قسمتی از مصاحبه‌ای است از محسن حکیمی پژوهشگر و مترجم پرکار کشورمان که در پی می‌آید.

جنگ عقیدتی نیستند. به عبارت دیگر، نفس امریکایی بودن نیست که این توحش را ایجاد می‌کند. این طبقه سرمایه‌دار است که تنور این جنگ را گرم می‌کند آن هم به این دلیل که از آن سود می‌برد. – به رغم عقب‌نشینی کشیش جونز، **گروهی دست راستی از جنبش «تی پارتی» در یازدهم سپتامبر به این عمل مبادرت کردند. این را چگونه تحلیل می‌کنید؟**

البته پیش‌بینی هم می‌شد که آن کشیش نژادپرست با آن سابقه خراب و خشونت‌آمیزش عقب‌نشینی کند! در واقع او با سوء استفاده از وجود آزادی نسبی بیان در امریکا پیشتر می‌خواست خود را در رسانه‌ها مطرح کند. اما عقب‌نشینی او به این معنی نبود که در روز ۱۱ سپتامبر دیگر قرآن‌سوزی انجام نمی‌شود. کماینکه این عمل توسط افراد گروه دست راستی «تی‌پارتی» انجام شد، که خاتم سارا پیلن نامزد معاون مک‌کین، رقیب جمهوریخواه اواما در انتخابات اخیر ریاست جمهوری امریکا از رهبران آن است. اتفاقاً اقدام این جریان ادعای من را اثبات می‌کند که در جنگ عقیدتی مخالف باشند. سرمایه‌داری به جنگ عقیدتی نیاز دارد، زیرا این نظام از فرودستی و تبعیض، و طبعاً جنگ ناشی از آن، در هر زمینه‌ای تغذیه می‌کند و سود می‌برد. مثلاً از نظر نژادی طبقه سرمایه‌دار امریکا عقیدتی نیاز دارد، زیرا این نظام از فرودستی و تبعیض، و دولت او از فرودستی کارگر سیاهپوست و به طور کلی کارگر رنگین‌پوست نسبت به کارگر سفیدپوست سود می‌برد زیرا این فرودستی باعث ارزانی و بی‌حقوقی نیروی کار کارگران رنگین‌پوست نسبت به کارگران سفیدپوست می‌شود و بدین‌سان با پایین آوردن بهای نیروی کار کل کارگران، سود سرمایه‌داران را افزایش می‌دهد. به همین سان، تبعیض و فرودستی زنان نسبت به مردان به سود نظام سرمایه‌داری است. در مورد تبعیض عقیدتی نیز وضع چنین است.

فرودستی کارگر مسلمان نسبت به کارگر مسیحی به سود سرمایه‌دار امریکایی است، همان گونه که فرودستی اقلیت مسیحی در کشورهای اسلامی به سود طبقه سرمایه‌دار این کشورهاست. ممکن است گفته شود در قوانین امریکا مردم مستقل از عقاید، نژاد و جنسیت‌شان دارای حقوق برابر هستند و نسبت به یکدیگر فرودست نیستند. اما باید توجه داشت که برابری در قانون بودن آنکه از نابرابری قانونی بهتر است اما به هر حال یک برابری صوری است نه واقعی. به طور واقعی طبقه سرمایه‌دار امریکا در جهت اهدافش اهرم‌های بسیاری برای اعمال تبعیض و فرودستی بر اقلیت‌های عقیدتی و نژادی و… به کار می‌گیرد.

به عنوان نمونه می‌توان به ایجاد هراس و نفرت از پیروان عقاید و مذاهب دیگر اشاره کرد، به طوری که مثلاً به یک مسلمان به چشم کسی نگریسته شود که مجرم و تروریست است و جامعه امریکا را در معرض خطر قرار می‌دهد. بدیهی است چنین فضای ناروایی، زمینه را برای اعمال تبعیض و بی‌حقوقی و بهره‌کشی بیشتر از کارگران مسلمان در امریکا به سود طبقه سرمایه‌دار این کشور آماده می‌کند. توحش عقیدتی امثال کشیش جونز پیامد و ادامه چنین سیاستی است، اگرچه افراطی‌گری آن موافق طبع دولت کنونی امریکا و تمام بخش‌های طبقه سرمایه‌دار این کشور نیست.

در اینجا لازم است تأکید کنم که توده مردم امریکا

مستقل از عقیده و مذهب‌شان در کنار هم و به گونه

مسالمت‌آمیز زندگی می‌کنند و به هیچ وجه موافق این

نیز همچون غرب همان سرمایه یعنی رابطه خرید

اندیشه

گفت‌وگو با محسن حکیمی درباره پروژه قرآن‌سوزی و اسلام‌هراسی در امریکا

توحش عقیده

امیدوارکننده باشد؟

لازم می‌دانم ابتدا نظر خودم را درباره میحث «گفت‌وگوی تمدن‌ها» بگویم. واقعیتش این است که من با این بحث و این اصطلاح اگر به معنی گفت‌وگوی دولت‌های سرمایه‌داری باشد، کاملاً مخالفم. من نه‌تنها در عملکرد کشورهای سرمایه‌داری نشانی از تمدن نمی‌بینم بلکه توحش در عریان‌ترین شکل آن در این کشورها حکمفرماست. بنابراین ابتدا باید مشخص کنیم گفت‌وگو بین چه کسانی قرار است صورت بگیرد. در این شکی نیست که اکثریت مطلق مردم دنیا خواهان استقرار یک جامعه متمدن و آزاد هستند که از جمله دستاوردهای آن، آزادی مذهب است؛ آزادی مذهب به این معنا که پیروان مذاهب گوناگون اعم از رسمی یا غیررسمی آزادند به آداب و رسوم خودشان عمل کنند. ولی متأسفانه حاکمیت رابطه اجتماعی سرمایه مثل یک ترمز جلوی پیدایش و تولد این جامعه را گرفته است. هنگام حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، ۴۰ میلیون نفر در سراسر دنیا به خیابان‌ها آمدند و مخالفت‌شان را با این جنگ اعلام کردند. این نمونه عظیمی از تمایل مردم متمدن دنیا برای برپایی چنین جامعه‌ای بود. عظمت این نمونه چنان بود که روزنامه نیویورک تایمز مجبور شد به آن اعتراف کند و در شماره ۱۶ فوریه ۲۰۰۳ خود از آن به عنوان ظهور یک «برقدرت جدید» در صحنه سیاست نام برد. اگر قرار است بین تمدن‌ها گفت‌وگویی صورت گیرد، باید توسط چنین جمعیتی و از طریق چنین انسان‌هایی باشد. این جمعیت عظیم انسان‌ها متأسفانه جز همین اعلام نارضایتی از جنگ کار دیگری نتوانست بکند و هم‌اکنون به شکلی رقت‌انگیز اسیر حمله گازانبری دو سوی توحش و بربریت جنگ‌طلبانه دنیای سرمایه‌داری است.

– **آیا فکر نمی‌کنید سرمایه‌داری لیبرال با غیرسیاسی کردن روابط طبقاتی سعی دارد با دامن زدن به تقابل سنت و مدرنیته و خلق بحران‌های اینچنینی با جابه‌جایی و انتقال بحران از عرصه اقتصاد به عرصه فرهنگ انحراف و تضاد ایجاد کند؟** این سخن شما در مورد کشورهای سرمایه‌داری غرب کاملاً درست است. در آنجا طورهای مباحثاتی چون تضاد بین سنت و مدرنیته به معنای خلق بحران کاذب با هدف منحرف کردن توجه از عرصه اقتصاد به عرصه فرهنگ است. اما در کشورهایی که سابقاً از آنها به عنوان کشورهای تحت سلطه نام برده می‌شد، استبداد مانع تحقق فرهنگ مدرن شده است و از همین رو مبارزه برای مدرنیته و ارزش‌های مدرن به مبارزه جنگ سرمایه‌داری گره خورده است و بخشی از این مبارزه را تشکیل می‌دهد.

در این کشورها، در صورت تضمین افق ضدسرمایه‌داری بر جنبش اعتراضی مردم و فقط و فقط در صورت تضمین این افق، تحقق فرهنگ و ارزش‌های مدرن توان مادی و فکری کارگران برای عقیدتی بین ادیان و مذاهب مختلف حفظ می‌کند، امحای نظام سرمایه‌داری است. در پاسخ به یکی از پرسش‌های شما در بالا گفتم که اعتراض و تظاهرات ۴۰ میلیون انسان در سراسر جهان علیه لشگرکشی امریکا به عراق یک اقدام ضدسرمایه‌داری بشریت متمدن بود. اما همان‌جا به ناگافی بودن و در واقع ناکارآمد بودن این اقدام اشاره کردم. به نظر من، علت این ناکارآمدی فقدان افق آگاهانه ضدسرمایه‌داری بر این جنبش بود. انجام می‌گیرد حتی اگر با شورانگیزترین جانشناسی‌های انسان‌ها صورت گیرد راه به جایی نخواهد برد. تضمین افق ضدسرمایه‌داری در جنبش انسانیت متمدن علیه توحش سرمایه‌داری در گرو حضور خودآگاهی و شکل در این جنبش است.

– **در پایان برپهیز از این جنگ عقیدتی و ایدئولوژیک را در گرو چه اقداماتی می‌دانید؟**

اگر ما این را بپذیریم که آن زیربنایی که جنگ ایدئولوژیک روی آن سوار است، نظام سرمایه‌داری و اساس این نظام یعنی رابطه خرید و فروش نیروی کار است، به طور طبیعی به این نتیجه می‌رسیم که آنچه هست را از انواغ مصائب و ستم‌ها از جمله جنگ عقیدتی بین ادیان و مذاهب مختلف حفظ می‌کند، امحای نظام سرمایه‌داری است. در پاسخ به یکی از پرسش‌های شما در بالا گفتم که اعتراض و تظاهرات ۴۰ میلیون انسان در سراسر جهان علیه لشگرکشی امریکا به عراق یک اقدام ضدسرمایه‌داری بشریت متمدن بود. اما همان‌جا به ناگافی بودن و در واقع ناکارآمد بودن این اقدام اشاره کردم. به نظر من، علت این ناکارآمدی فقدان افق آگاهانه ضدسرمایه‌داری بر این جنبش بود. انجام می‌گیرد حتی اگر با شورانگیزترین جانشناسی‌های انسان‌ها صورت گیرد راه به جایی نخواهد برد. تضمین افق ضدسرمایه‌داری در جنبش انسانیت متمدن علیه توحش سرمایه‌داری در گرو حضور خودآگاهی و شکل در این جنبش است.

او گفتم: دموکراسی یعنی همین که میلیون‌ها نفر در سراسر جهان مخالفت خود را با جنگ اعلام می‌کنند. او درست می‌گفت. اما «فراموش کرد» اضافه کند که «ها هم به کار خود ادامه می‌دهیم». دموکراسی سرمایه‌داری یعنی همین که مردم به سرمایه‌داری اعتراض کنند و سرمایه‌داری هم کار خودش را بکند بی‌آنکه اعتراض مردم کمترین تأثیری در آن داشته باشد. تا زمانی که مبارزه علیه سرمایه‌داری در افق دموکراسی صوری و لیبرالی و افق‌هایی نظیر این افق انجام می‌گیرد حتی اگر با شورانگیزترین جانشناسی‌های انسان‌ها صورت گیرد راه به جایی نخواهد برد. تضمین افق ضدسرمایه‌داری در جنبش انسانیت متمدن علیه توحش سرمایه‌داری در گرو حضور خودآگاهی و شکل در این جنبش است.

سال پنجم ■ شماره ۱۰۶۷ شرق

سی نما از اندیشه

شه‌فیلم

محسن خیمه‌دوز

khaimehdooz@gmail.com



شبه‌فیلم پدیده‌ای است که شمار تولید آن رو به فزونی است و می‌توان ادعا کرد که شبه‌فیلم پارادایم مسلط بر سینمای امروز ایران را تشکیل می‌دهد. شبه‌فیلم، فیلم بد یا فیلم مبتذل نیست زیرا فیلم

بد یا فیلم مبتذل جزء سینماست که به دلیل غیرتکنیکی یا ضدتکنیکی بودن اجزای آن، فیلم بد یا مبتذل خوانده می‌شود. اما شبه‌فیلم اساساً از جنس فیلم و سینما نیست که بد یا مبتذل باشد. فیلم خوب، فیلم بد و مبتذل و فیلم متوسط(با هر معیاری که تمایزگذار استفاده کند) فیلم محسوب می‌شود. فیلم‌ها، طرح طبعی ناهامون، اجازندشین‌ها، تحفه‌ها، تنها دو بار زندگی می‌کنیم، بدرد، بغداد، و فصل باران‌های موسمی به مثابه فیلم‌های خوب، همان قدر فیلم محسوب می‌شوند که فیلم‌های بدی چون مادر جوئم عاشق شده، میرم پایا بخرم، چند می‌گیری گریه کنی، عنتر و منتر، خواستگار محترم، تسویه حساب، محاکمه در خیابان و فیلم‌های متوسطی مثل طلا و مس، درباره‌الی… و به رنگ ارغوان هم فیلم محسوب می‌شوند. هر چند فاصله هنری و زیبایی‌شناسی فیلم‌های بد و متوسط از فیلم‌های خوب زیاد است اما چون فیلم‌های بد از همان مجموعه‌ای برآمده‌اند که فیلم‌های خوب و متوسط را هم ساخته است بنابراین فیلم بد هم، فیلم محسوب می‌شود ولی فیلمی با عناصر تکنیکی و روایتی نازل. چنین وضعیتی را در فیلم‌هایی که در تلویزیون هم ساخته و نمایش داده می‌شوند، می‌بینیم. فیلم‌های خوب تلویزیونی مثل دلی جان ناپلئون، سلطان صاحبقران، سمک عیار و آشین‌باشی در مقابل فیلم‌های بد تلویزیونی مثل سربل‌های خانوادگی که با حضور یک دختر و یک پسر عقوبانه در کنار دو خانواده تهاک و لوده ۳۰ قسمت برای خوشبخت کردن دختر و پسر تلاش می‌کنند و نیز فیلم‌های تاریخی به ویژه فیلم‌های تاریخی مربوط به شخصیت‌ها که عموماً غیردramاتیک و نامعقول از آب درآمده‌اند، همان نسبت را با هم دارند. بنابراین فیلم‌های موسوم به فیلمفارس یا آنکه بد و مبتذل‌اند ولی شبه‌فیلم نیستند. به عبارت دیگر شبه‌فیلم، فیلمفارس نیست. اما پدیده شبه‌فیلم، که فقط در ظاهر با فیلم شباهت دارد، اساساً پدیده‌ای غیرسینمایی و ناشیروع و تقلبی است. شبه‌فیلم، پدیده برساخته دو دهه اخیر ایران است. پدیده شبه‌فیلم، نه برآمده از تقسیم‌بندی‌های فرمال سینمایی که حاصل دو انحراف از پدیده فیلم است؛ یکی انحراف محتوایی و دیگری انحراف فرمال. در نگاه کسانی که تمایزگذاری میان فرم و محتوا را در فیلم‌شناسی باور ندارند، تنها ملاک تحلیل فیلم، ملاک فرمال سینمایی است، ملاک‌هایی مثل آماتوری بودن یا حرفه‌ای بودن یا تبحری بودن ساختار فنی و فرمال فیلم یا تعلیق‌ساز بودن فرم سینمایی فیلم. در حالی که فیلم می‌تواند به لحاظ فرمال، حرفه‌ای و پُر تعلیق باشد ولی به لحاظ محتوا فیلمی منطح و مبتذل باشد (مثل برخی از فیلم‌های هالیوودی خوش‌ساخت به لحاظ فرمال ولی منطح و ضدایرانی به لحاظ محتوا). بنابراین شبه‌فیلم، هم تقلب در فرم فیلم است و هم تقلب در محتوای فیلم.

شبه‌فیلم، ترکیب کلاسیک فکری و نیاز اقتصادی است.

کاستی فکری از یک سو توهم دانش فیلمسازی و توهم

توانایی فیلمسازی ایجاد می‌کند به طوری که شبه‌فیلمساز

به تدریج باور می‌کند که می‌داند فیلم چیست و می‌داند

فیلمسازی چیست و با این توهم که چون فرم را می‌شناسد

پس محتوا را هم می‌شناسد، پدیده «شبه‌فیلم» را با «فیلم»

اشتباه می‌گیرد و به این ترتیب است که «شبه‌فیلمساز» پس

از مدتی به «فرمند فیلمساز» تبدیل شده و از دیگران

طلبکار هم می‌شود. از سوی دیگر، نیاز اقتصادی به مثابه

دومین عامل تولید شبه‌فیلم، علتی می‌شود که فیلمان

سینمایی را با هدف رفع نیاز اقتصادی معیشتی به ابزار

تولید شبه‌فیلم تبدیل می‌کند. با ترکیبی از این دو عامل است

که یک پدیده غیرسینمایی به پارادایم اصلی سینمای کشور

تبدیل می‌شود. چنین وضعیت آشفته‌ای در دنیای تصویر

سینمایی همان است که منطقت «شبه‌فیلم» نامیده می‌شود

و به غلط، سینما و فیلمسازی خوانده می‌شود. شبه‌فیلم،

توهم فیلمسازی است.

■ **یادداشت میهمان**

طالقاتی از ذهنیت تا عنیت

مجید هاشمی

هرساله به مناسبت سالگرد درگذشت مرحوم طالقاتی مطالبی در رسانه‌ها منتشر می‌شود و هر کس از دیدگاه خود به تفسیر و تاولیل ابعادی از افکار و رفتار آن مرحوم می‌پردازد، هر کس می‌کوشد ایشان را چنان تصویر کند که به نخله فکری خود نزدیک‌تر باشد. این بار من بر آن شدم به بعدی از رفتار و شخصیت ایشان بپردازم که کمتر به آن نگاه شده و اتفاقاً جامعه ما در این ایام دزدگی روزمره پرورش نیز به نامل و مذاقه دارد؛ مسائلی که در مناسبات جاری با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم و از حرف‌های کلی و دستورالعمل‌های کلیش‌های نیز راحلی برای آن حوزه درمی‌آید. بر آن شدم که شاید با تامل بتوان طالقاتی برای اعتدیل بین در این حوزه باز کرد و به تعمق بیشتری پرداخت. اما غافل از آنکه اگر پرداختن به این مسائل به این آسانی بود که دیگر مشکلی و بحرانی موجود نبود. اما به تجربه دریافتم که سخن گفتن از اعتقادات و حقایق ماورایی و عقلمانی و مکتبی چمناساسان‌تر است تا مسائل زندگی و آنچه ما با آن هر روز سر و کار داریم. ندانستم که پرداختن به عوالم و رفتارهای روزمره زندگی افراد گلو تر می‌خواهد و مرد کهن. ندانستم که این عرصه را هر کس با نگاهی می‌بیند و می‌خواند که با دیگری نه ناهمخوان که گاه متناقض است. بگذریم که تشخیص خبرهای سره از ناهمه نیز خبری نیست. شبه‌فیلم‌های که کمتر کسی به آن مقام دست یابد تا جوی رسد به من که از دور دستی بر آتش دارم. از این رو باید اذعان کنم آنچه درباره مرحوم طالقاتی به قلم این نگارنده رفت ذهنیت و تحلیلی است از نگارنده که الزاماً نه قطعی است و نه واقعی، بلکه صرفاً از یک زاویه خاص به ماجراجنگریسته که مبتنی بر شنیده‌های است که به سزا به درستی شنیده نشده‌اند. اما قابل توجه است که اصل زاویه خاص به ماجراجنگریسته که مبتنی بر شنیده‌های است آن حکایت با حذف نام طالقاتی، خود دسامتانی مبتلا به افراد بسیاری از این جامعه است که اگر به آن الگوی که در نوشته آمده بود عمل کنند، بی‌تردید مناسباتی انسانی‌تر و اخلاقی‌تر از آنچه هست خواهیم داشت.